

# غذا با طعم «جهان»

از دبیرستان علامه طباطبایی تا کارگاه کیک و شیرینی پزی



● **فاطمه بختیاری /** اینکه آدم یک جایی از زندگی به این نتیجه برسد که چه کاری می‌خواهد انجام دهد و کجای زندگی می‌خواهد قرار بگیرد خیلی مهم است، خیلی از ماسال‌ها تلاش می‌کنیم، ولی کاری که انجام می‌دهیم هیچ خط و ربطی با علاقه ما ندارد خیلی‌ها هم مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرند، اما در هیچ شاخه‌ای به آن چیزی که می‌خواهند نمی‌رسند!  
 نسرین بوسعدی از آن‌هایی است که کمی شاخه به شاخه پریده است، ولی در نهایت آن چیزی که مورد علاقه‌اش بوده، یافته است. او هر چند که در دوران کنکور روی سیبیل زندگی، پزشکی را نشانه رفته بود، اما از آنجایی که تیرش به آن هدف نخورده، کمی چرخیده و تجربه‌های مختلف کسب کرده و در نهایت پخت و پز را انتخاب کرده، به قول بعضی‌ها راهش را دیگر پیدا کرده است.

## هدفم این نبود



«از آن بچه‌های دبیرستان علامه طباطبایی بودم که رشته تجربی درس می‌خواندند تا دکتر شوند، زمان کنکور یک جوری درس می‌خواندم که اصلاً نمی‌فهمیدم کی صبح است و کی شب، فقط از روی غذایی که مادرم برایم می‌آورد می‌فهمیدم که الان غذا صبحانه است، پس صبح شده است، کلی درس خواندم، ولی وقتی نتیجه کنکور آمد دیدم که در رشته زبان مشهود قبول شدم. خیلی بهم برخورد. همه چیز را بوسیدم و کنار گذاشتم. همان ایام خواستگار هم زیاد داشتم. ازدواج کردم. سال ۱۳۷۶ بود. چند ماهی که از ازدواجم گذشت با خودم نشستم و دو دوتا کردم و دیدم من هدفم این نبود که بنشینم توی خانه و فعالیتی نداشته باشم. سراغ خیاطی رفتم و مدارک آن را گرفتم، ولی آن قدر به خودم اعتماد نداشتم که برای خودم کار کنم. رفتم و در یکی از کارگاه‌های تولیدی، برشکاری انجام می‌دادم. سخت و بی‌فایده بود. برای من جایی برای رشد نداشت.»

## با پسرم دانشگاه می‌رفتیم



«برگشتم و ادامه تحصیل دادم. دانشگاه پیام‌نور مشهود رشته کارشناسی صنایع چندبخشی قبول شدم. با پسرم که متولد سال ۱۳۸۹ است دانشگاه می‌رفتیم. دخترم که متولد سال ۱۳۸۰ است بزرگ‌تر بود. دوتروم مانده بود که مدرک را بگیرم که گفتند برای کارورزی باید به کارخانه‌ها بروید و آنجا کار کنید. چون محیط کارخانه‌ها مردانه بود، نرفتم و ادامه ندادم. آن زمان هنوز نمی‌دانستم چه می‌خواهم. رفتم و کلاس‌های آشپزی و شیرینی‌پزی ثبت‌نام کردم. البته به سختی قبولم کردند، ظرفیت کلاس تکمیل بود و اسم من را با کلی درخواست نوشتند. با کلی پیگیری رفتم و از من دادم و مدارک این رشته‌ها را گرفتم. حدود سال‌های ۹۵ یا ۹۶ بود که دیگر من به این نتیجه رسیده بودم که این رشته، مورد علاقه من است. البته از همان بچگی من به پخت و پز علاقه داشتم. توی انباری خانه پدرم همیشه یک کیسه آرد بود که من با آن‌ها یک چیزهایی می‌پختم و همیشه خراب هم می‌کردم.»

